

نگاه

مروری بررمان «باغ‌رویان»

داستان وصال و فراق

علی اکبری

● «باغِ رویان»، رمان حجیم و جمع‌وجوری است، چگونه؟ داستان سرراست است و با چند شخصیت محدود در کل چهارصد صفحه، بیشتر سروکار نداریم. مهرداد، برادری که فعال سیاسی بوده و سال‌های زیادی را در زندان گذرانده و دندان‌هایش را آنجا جا گذاشته، آزاد می‌شود که بشود طعمه برای دستگیری برادر کوچک‌تر و در ازایش مونس، خواهر به گروگان گرفته‌شده در زندان را پس بگیرد. ستوده، قلدر زندان‌بان همه‌جا دنبال اوست. مهرداد به خانهای برمی‌گردد که دیگر پدرومادری ندارد. پدري تنها که عاشقِ وطن بوده و مصدق. عشق قدیمی زنده می‌شود و عاشقِ قدیمی مونس، جاوید پیدا می‌شود. داستان برآب‌چشم وصال و فراق. از عشق، از خانه، از خانواده، سال‌های پرتنش اواخر دهه هشتاد و پس از آن به آرامی خودش را در ادبیات ما نشان می‌دهد اگر نه با فریاد، با آهی آرام که یعنی یادم هست، جایی مهرداد وقتی بهیاد می‌آورد که در بنبد عمومی زندان اعتصاب است و زندان‌بان‌ها آماده‌اند که به این بهانه همان نیم‌بند نفسی که زندانی‌ها می‌کشند را بگیرند، رئیس بند می‌رود و غذا را می‌گیرد و اعتصاب را به تنهایی می‌شکند و همه همه‌ها را به جان می‌خرد. جایی دور از همه شاید جایی مثل دماوند، اگر تمامی کتاب همین یک صفحه هم بود، می‌شد با خیال راحت توصیه‌اش کرد. مهرداد شخصیت اصلی داستان است از آن جهت که عمده کنش‌های داستان را او پیش می‌برد. او طعمه‌ای است برای پیداکردن برادرش، نصیر. مهرداد قریب پنج‌هزاروپانصد روز زندان بوده و اگر بخواهد فریدون خانی بماند باید مدام به خودش یادآوری کند که کیست. چرا اینجااست و چه می‌خواهد وگرنه همان ماه‌های اول می‌افتد در دام روزمره‌های زندان. پنج هزار روز زیاده است و زندان افق ندارد، شاید تنها دقایقی آسمان داشته باشد. آسمان هواخوری، آنچه دور و اطراف زندانی است گویی ابدی و ازلی‌ست.آن‌قدر دیده شده، لمس شده، لگد شده و یا شاید همدم شده که تمامی خط و خش‌های ریزش هم شناس هستند. آنجا اگر بخواهی ملول نشوی و تنوعی داشته باشی باید از چشم خود باشد در آن پنج هزار روز و این همان استراتژی رمان است. بازگشت به گذشته از طریق خاطره. از طریق گفت‌وگو با خود مهرداد.



نویسنده همچون زندانی پنج هزار روز، در همه چیز دقیق می‌شود و با جزئیات کامل آنها را بازگو می‌کند. نویسنده از نمادگرایی نه‌تنها دوری نمی‌کند بلکه چه در کلیت پلات و چه در دیالوگ‌ها و انتخاب اسامی به دقت از ظرفیت‌های این صنعت برای معناسازی بهره می‌برد. در ابتدای رمان سرباز به مهرداد می‌گوید «اولین کاری که می‌کنی می‌روی به عینک‌سازی. وگرنه راهت را گم می‌کنی و یک‌وقت برمی‌گردی هم‌اینجا» اسم برادری که ستوده برایش دام گسترده نصیر است، فامیش فریدون‌خانی. هم نصیر و فریدون آن‌قدر گویا هستند که نخواهیم با حرف‌زدن از آنها اجرمان را ضایع کنیم. اسم خواهری که گروگان گرفته شده مونس است. نصیر و بصیر و مونس اشاره‌هایی هستن روشن برای اهل بصیرت.

پلات پیچیده نیست و رابطه آدم‌ها با یکدیگر ساده و خواست آنها روشن است. نیروی اراده آنها آن‌قدر قوی است که آنها را به حرکت وادار. ستوده به دنبال نصیر است و دیگران نمی‌خواهند او گیر بی‌افتد. جواد ماه‌زاده سابقه فعالیت در زمینه ادبیات نوجوان را دارد و این نوع از سادگی می‌تواند از دنیای ادبیات نوجوان به دنیای این رمان آمده باشد. از دیگر ویژگی‌های «باغِ رویان» است مسفر و زمینه اتفاقات و طراحی بصری رمان است. فضا به گونه‌ای برای خواننده تصویر می‌شود که یادآور فیلم‌های نواور و کمیک‌استریپ‌های تلخ است و این از اثرات فعالیت ادبی در دنیای کودک و نوجوان است که در «باغِ رویان» خود را نشان داده است. به‌دلیل نوع قصه و روایت، مجبوریم کمتر و محتاط‌تر از قصه و شخصیت‌ها بگوییم به این علت که ممکن است بخشی از ماجرا را از پیش بگوییم.

جواد ماه‌زاده در «باغِ رویان»، آنچه را تا به‌حال تجربه کرده در یک کلیت منسجم ارائه می‌دهد. از نگاه و تجربه سیاسی-اجتماعی تا توانمندی‌های فرمی و حسرت‌ها و آرزوها و امیدها. ماه‌زاده، به‌صراحت زمان وقوع وقایع را اعلام می‌کند. سال‌های قبل از انقلاب و روزهای اقتدار ساواک، اما نویسنده سعی نمی‌کند با پرداختن به جزئیات یا خلق یک فضای نوستالژیک مخاطب را به آن روزها ببرد و امکان گفت‌وگو از خلال گذشته را فراهم می‌کند.



نادر شهریوری (مصدق)

بالزاک سخت مورد علاقه مارکس بود. پل لافارک، داماد مارکس گفته بود بالزاک چنان اهمیتی نزد مارکس داشت که می‌خواست بعد از پایان مطالعاتش درباره اقتصاد سیاسی نقدی بر «کمدی انسانی» بالزاک بنویسد. آنچه اهمیت بالزاک را نزد مارکس بالا می‌برد، شناخت بالزاک بر روند شتابان ساختاری بود که وی در اوایل قرن نوزدهم، نطفه‌های آغازین آن را پیش‌بینی کرده بود. به‌نظر مارکس چیزی به نام اقتصاد، به معنای حوزه‌ای مستقل و انتزاعی وجود ندارد، آنچه وجود دارد اقتصاد سیاسی است و اقتصاد سیاسی همان چیزی است که تاثیرات آن را می‌توان در آثار بالزاک به‌خوبی مشاهده کرد. بالزاک در داستان‌های خود همواره میان اقتصاد و سیاست پیوندی ناگسستگی می‌دید، زیرا میان این دو تفکیکی مجرد قائل نبود، این موضوع به دقت و ریزبینی بالزاک برمی‌گشت.

کاخ‌های سن ژرمن، حتی به اتاق ناپلئون می‌رفت، در همان حال به مانورهای بازار بورس و معاملات زمین توجه می‌کرد و آن‌گاه تاثیرات آن را در اجتماع مورد توجه قرار می‌داد. درحالی‌که کیلومترها دور از پاریس به تاملات و رنج‌های دختری جوان به نام «اوژنی گراند» توجه می‌کرد که در حضور پدر خسیسش، کیف پول خود را به پسرعمویش می‌بخشید، در آنجا بالزاک اهمیت موضوع را درمی‌یافت و به‌نظرش می‌آمد که شجاعت اوژنی در آن لحظه هیچ کمتر از ژاندارک نبود. در همه این موارد، بالزاک به تاثیرات سیاسی، اجتماعی گسترده اقتصاد فراپندهای توجه می‌کرد که تمامی تاروپود اجتماع را دربر گرفته بود و در همه زندگی جاری بود و حتی در خصوصی‌ترین روابط شخصی میان آدم‌ها، حضوری کاملاً محسوس و بیشتر نامرئی داشت.

بالزاک با تخلیل سرشار خود، در پاریس پانسیون تأسیس می‌کرد و آن‌گاه آنجا را از آدم‌هایی بر می‌کرد که مملو از تمنا بودند، مانند پانسیون «مادام ووکه» در «باباگوریو». به‌نظر بالزاک فرد بورژوا مملو از تمنا است، ساختارهای جهان نیز بر شدت تمنا می‌افزودند. اساساً به‌واسطه این میل زاینده (تمنا) بود که فرد بورژوا نمی‌توانست لحظه حال را تحمل کند. در لحظه زندگی کردن و با چنان‌که گفته می‌شود «دم را غمیبت شـمردن» برای فرد بالزاکی معنا و مفهومی ندارد. فرد بالزاکي برخلاف فرد استنادالی که همواره سرشار از زیستن در لحظه بود، خود را تماماً وقف لحظاتی می‌کرد که پیش رویش قرار داشتند. نگاه بالزاک همواره رو به آینده بود، به آقق‌های پیش رو، به دنیایی بیرون از خود تا در پیوند با جهان گسترده بیرون از خود، آن را به‌تمامی در اختیار «خود» و تحت مالکیت خصوصی «خویش» درآورد، درست مانند ناپلئون که می‌خواست تمامی جهان را به چنگ آورد و آن را از آن خود کند.

آنچه فرد را به بیرون از خود می‌کشاند «میلی» فراپنده بود. فرد بالزاکي به‌رغم فردبودنش در همه حال خود را بخشی از جهان پیرامون می‌دانست، اساساً به‌نظر بالزاک فرد به‌رغم فردبودنش، تنها در پیوند با گشودگی جهان بیرون از خود می‌توانست برای فردیت خود شان و تشخیصی قائل شود. شاید ایده تمنا و میل فراپنده در بالزاک بود که مارکس در داستان‌های بالزاک ایده‌هایی از خود را می‌یافت. مارکس نیز به گشودگی جهان و افق‌های پیش رو باور داشت و همواره نگاهی رو به جلو داشت، اما نه آن‌به خاطر که جهان را تحت مالکیت خصوصی «فرد» درآورد.

«شاهکار گمنام»، داستانی کوتاه اما مشهور از بالزاک است، موضوع آن به زندگی «فرنهوفر»، نقاش هنرمندی برمی‌گردد که ده سال تمام بر سر تابلویی که تصویر زنی است کار می‌کند. او در طی کار خود احساس می‌کند اگرچه روزبه‌روز به هدف خویش نزدیک‌تر می‌شود، اما رضایت مطلوب حاصل نمی‌آید. او که به‌راستی نقاشی چیره‌دست بود نزد خود می‌اندیشید که چه‌بسا هنوز مدل مناسب را نیافته است. روزی «پوسن» نامی دوست شاگرد فرنهوفر،



پارسا شهری: «زندگی و مرگ شاه یوحن» اثر ویلیام شکسپیر و «پنج اثر: دو نمایش نامه، یک دیالوگ جمعی و دو افسانه» نوشته یوهان ولفگانگ گوته، دو مجلد اخیر مجموعه «متون منثور کهن» هستند که اخیراً در نشر چشمه منتشر شدند. داستان «شاه یوحن» به حدود چهار قرن قبل از زمان شکسپیر مربوط است و این فاصله زمانی آن‌طور که در مقدمه کتاب آمده، این امکان را به شکسپیر داده تا در شرح رویدادها و شخصیت‌ها دست‌کاری کند و آزادی بیشتری در ارائه‌ی اندیشه‌هایش داشته باشد. زمان نگارش نمایش‌نامه «زندگی و مرگ شاه یوحن» معلوم نیست. «شاه یوحن» به نسبت به شکسپیر این نمایش‌نامه را در چه زمانی نوشته و سخنی از اجرای آن در زمان حیات نویسنده به‌میان نیامده است. منبع این نمایش قطعا نمایش‌نامه سلطنت پردرسر یوحن، پادشاه انگلستان است که در سال ۱۵۹۱ منتشر شد و نویسنده‌اش ناشناس است، و گویا این نمایش نیز برگرفته از کتاب تواریخ هالینشده است. یان‌همه زمان نگارش نمایش‌نامه «شاه یوحن» به‌قلم شکسپیر ر بین سال‌های ۱۵۹۱ تا ۱۵۹۸ تخمین می‌زنند، پیش از نوشته‌شدن نمایش‌نامه «ریچارد سوم». موضوع این نمایش درباره شاه یوحن، منثورترین پادشاه تاریخ انگلستان است. قدری از این شهرت مربوط به راجان مورخی است که در مکتوبات خود

ادبیات

شکل‌های زندگی: نسبت مارکس با ادبیات دویست سال پس از مارکس

سیاست امید



پاریس ۱۸۶۵

شابر افسانه‌ای می‌تواند زنده باشد، جز خود شابر که در هویت خود تردید نمی‌کند. شابر به‌واسطه حافظه و گذشته‌ای که خاطره‌هایش بر ذهن او سنگینی می‌کند، متمنی امید برای کسب هویت خود به نام همان سرهنگ شابر افسانه‌ای است. در اینجا شابر به‌ناگزیر «سیاست امید» در پیش می‌گیرد.

امید سرهنگ شابر، فانتزی و خیالی و توأم با خوشبینی نیست بلکه امیدی واقعی است که از اعماق سیاه ناامیدی سرچشمه می‌گیرد. شابر درمی‌یابد که تنها امید می‌تواند سیاست مخلوقان نگون‌بختی چون او باشد، حتی اگر امید وجود نداشته باشد و شکست چاره‌ای ندارد جز آنکه به‌تعبیر مارکس آن را به گشودگی جهان پیش‌رو ربط دهد و این همان کاری است که شابر می‌کند. شابر بعد از گذران سال‌های پیاپی دربه‌دری و بی‌هویتی و همین‌طور صدمات ناشی از آن همچون زندان، سرانجام خود را به پاریس می‌رساند و به دفتر مشهورترین وکیل شهر یعنی دروویل می‌رود، تا قبل از هر چیز هویتش را محرز کند. در شرایطی شابر نزد وکیل دروویل می‌رود که کاملاً دچار فقر است، دارایی‌های شخصی‌اش تقسیم شده است، همسرش مجدداً با یک کنت ازدواج کرده، و دارای دو فرزند است.

در این وضعیت کاملاً اسف‌بار است که شابر به‌سوی امیدی نامعلوم و گنگ می‌رود و برای کسب هویت به‌یغمارفته‌اش تلاش می‌کند. او ناگزیر به اتخاذ سیاست امید است، زیرا گذشته برای شابر همواره و در هر لحظه تداعی می‌شود. گذشته‌ای که به‌صورت خاطره در ذهن وی تداعی می‌شود، کم‌وبیش طنین بنیامینی دارد، به این معنا که گذشته صرفاً ابزاری برای کاوش در آن نیست بلکه نمایش و اعاده آن است. تلاش بی‌نتیجه شابر در هر صورت تلاش برای رهاشدن از بار سنگین گذشته‌ای است که بر روح و روان وی سنگینی می‌کند و او را آزار می‌دهد.

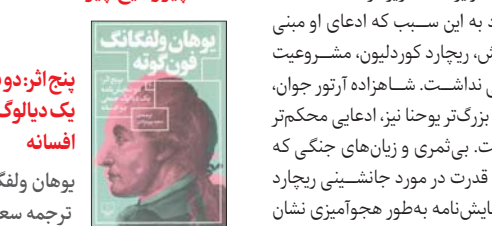
بی‌نوشته‌ها:

- «انوره و بالزاک» چارلز افرون، ترجمه سیاوش سرتیپی
- «سرنگ شابر» بالزاک، ترجمه عبدالله توکل
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی
- سرنگ شابر، بالزاک، ترجمه سیاوش سرتیپی

آثاری از شکسپیر و گوته در سری «متون منثور کهن» نشر چشمه

سرنجام کلایوگو که هم‌دای همه‌چیز در سر داشت به هیچ نمی‌رسد. «استلا» نمایش‌نامه بعدی نیز درباره بحران عاطفی مرد اشراف‌زاده‌ای است که همسر و دختر خود را ترک می‌کند تا بخت خود را با معشوقه جوانش، استلا بیازماید. در این گیرودار فرناندو به‌طور نامنتظره‌ای با همسر و دخترش که حالا بزرگ شده، مواجه می‌شود و ماجرا مسیر دیگری پیدا می‌کند. ورطه شک و تردید، در عین حال جاه‌طلبی این دو شخصیت دو نمایش‌نامه گوته را به هم مرتبط می‌کند. «بانوان نیک‌سرشت، المثالی بانوا بدسرشت» نیز یک دیالوگ جمعی است که موضوع محوری آن زنان هستند. دیالوگی در فضای روشنفکرانه روزنامه‌نگاری که شرکت‌کنندگان در آن به مباحثِ زیبایی‌شناسی، هنرهای تجسمی و کاریکاتور می‌پردازند. در مقدمه آمده است که خصلتِ بارز گوته‌ای که ترسیم همواره احترام‌برانگیز زنان و باور به توانایی‌های آنان است، آن‌هم در زمانه‌ای که زنان در اروپا به جایگاه شایسته خود دست نیافته بودند و این نمایش اینـص خصلت را به‌خوبی نشان می‌دهد. «پاریس نو» قصه‌ای سرشار از آلام و دردها و تحلیلات و آرزوهای گوته است که در کودکی شاهد جنگ و خون‌ریزی در سرزمین آبا و اجدادی خود بوده است. او با صحنه‌آرایی این جنگ در اصل یک واقعه دردناک در زندگی خود را پردازش می‌کند. «ملوزین نو» از شاهکارهای قصه‌سرایی گوته است که مورد توجه بسیار قرار گرفته. سرنوشت مرد قصه با مقطعی از زندگی گوته شباهت بسیار دارد و بسیاری از مفسران معتقدند گوته در این قصه رابطه ناخفراجم خود با لیلی شومان را به قلم آورده است. کتاب جز این نمایش‌نامه‌ها و دو افسانه و یک دیالوگ جمعی، یادداشتی خواندنی از مترجم دارد که شرحی است بر این آثار.

سیمایی منفور و پلید از یوحنا تصویر کرده‌اند. سلطنت یوحنا پُردردسر بود به این سبب که ادعای او مبنی بر جانشینی برادرش، ریچارد کوردلیون، مشرعیت و مقبولیت چندانی نداشت. شاه‌زاده اُرتور جوان، فرزند جفری برادر بزرگتر یوحنا نیز، ادعایی محکم‌تر از شاه یوحنـا نداشت. بی‌نمری و زیان‌های جنگی که میان رهبران تشنه قدرت در مورد جانشینی ریچارد درمی‌گیرد در این نمایش‌نامه به‌طور هجوآمیزی نشان داده می‌شود. گرچه از قرن شانزدهم به بعد شخصیت یوحنا مدام مورد بازخوانی و بازنگری قرار گرفته است، مورخان معاصر نیز از شاه یوحنـا به عنوان شخصیتی منفور یاد کرده‌اند و با اینکه تاریخ‌نگاری به‌نام جیم بردبری از چمن‌دیی دیدگاه‌های معاصر به این نتیجه رسیده که شاه یوحنا فرمانروایی سخت‌گوش و سرداری توانمند بوده است، مورخان معاصر نتوانستند از خصلایل منفی او چشم‌پوشی کنند. این خصلایل دستمایه آثار بسیاری قرار گرفته است و در فرهنگ عامه غرب شاه یوحنا در مقام شخصیتی منفی به داستان‌ها و فیلم‌ها آمد، نمونه‌اش افسانه‌های رابین‌هود که شخصیت مضحک پرنس جان همان شاه یوحنا است. برخی از منتقدان این‌ها دارند که این نمایش‌نامه تمثیلی سیاسی از اوضاع معاصر شکسپیر است. جز این شبهه‌سازی در نظر مترجم نمایش‌نامه شاه یوحنا قدرت بسیار شکسپیر در تحلیل رفتار انسان‌ها در موقعیت‌های سیاسی را نشان می‌دهد. مترجم کتاب در مقدمه‌اش نوشته که «شاه یوحنـا» همانند نمایش‌نامه «ریچارد دوم» همه به شعر است و در قالب شعر آزاد سروده شده. در این قالب سطور به‌صورت موزون و بی‌قافیه هستند، ولی شکسپیر در بعضی جاهای حساس، شعرِ مقفا به‌کار می‌برد. این نمایش‌نامه به نثر ترجمه شده ولی اشعار مقفای آن برای حفظ تأثیر نمایشی آنها به شعر برگردانده شدند.



«پنج اثر: دو نمایش نامه، یک دیالوگ جمعی و دو افسانه» نوشته یوهان ولفگانگ گوته چنان‌که از عنوانش برمی‌آید، شامل دو نمایش‌نامه با عنوان «کلایوگو» و «استلا» است. یک دیالوگ جمعی با نام «بانوان نیک‌سرشت، المثالی بانوان بدسرشت»، افسانه «پاریس نو» و «ملوزین نو». نمایش‌نامه پنج‌برده‌ای «کلایوگو» نخستین اثری است که گوته با نام خودش منتشر کرده است به‌سال ۱۷۷۴ یعنی در بیست‌وپنج سالگی و چنان‌که نقل شده است، گوته آن را تنها در هشت روز نوشته است. او پیش از این اثر دیگری با عنوان «گوتش فون برلینشینگن» را با نام مستعار چاپ کرده بود. «کلایوگو» نخستین‌بار در ۲۳ اوت ۱۷۷۴ در هامبورگ روی صحنه رفت. این نمایش‌نامه روایت مردی است به‌نام کلایوگو که سخت‌خواهان رشد و ترقی اجتماعی است، مردی جاه‌طلب‌که در راه رسیدن به منزلت اجتماعی عشق و تعهد خود را زیر پا می‌گذارد. او در توجیه خود تنها می‌گوید: «اگر می‌ماندم این‌جا بودم، هیچ نبودم.» او در مسیر رشد اجتماعی به مرتبه کاتب پادشاه می‌رسد و در این کشاکش ماری، نامزدش را رها می‌کند و به تضاد و عذاب وجدانی سخت گرفتار می‌شود. تا اینکه ناگزیر به دیدار ماری می‌رود و ماجرا سیر دیگری طی می‌کند و برگردانده شدند.

مرو

در هزارویک شب شهرها

● ایتالو کالوینو، نویسنده ایتالیایی، در ایران و برای داستان‌خوان‌های ایرانی نویسنده‌ای است نام‌اشنا. از او آثار متعددی به فارسی ترجمه شده که دوره‌های مختلف نویسندگی او را دربر می‌گیرد، از دوره جوانی‌اش که از جنگ و پارتیزان‌ها می‌نوشت تا دوره‌ای که چهره ایتالیای پس از جنگ را در داستان‌هایش ترسیم کرد و سرانجام دوران پختگی‌اش که آثارش پیچیده‌تر و فلسفی‌تر شدند و آمیخته به افسانه و تاریخ و فانتزی و خیال و طنز و شوخ‌طبعی. «شهرهای نامرئی» مربوط به همین دوره از نویسندگی کالوینو است. این کتاب که با ترجمه ترانه بلدا و ویرایش جدید در نشر مرکز تجدید چاپ شده کتابی است درباره شهرها اما نه از دید متعارف که چه‌بسا در بسیاری از سفرنامه‌ها خوانده باشیم، بلکه از دید ساحتی که از روح شهرها و مردم شهرها می‌نویسد؛ از ناخودگاه شهر و از امیال و آرزوها و خواب‌هایی در پس ظاهر شهرها پنهان است. ازهمین‌روست که چنان‌که مترجم در پیش‌گفتار ترجمه فارسی این کتاب نوشته است «شهرهای نامرئی به شهرهایی که می‌شناسیم و در آنها زندگی می‌کنیم شباهتی ندارند. به هیچ محدوده جغرافیایی یا دوره مشخصی از تاریخ نیز مربوط نمی‌شوند. حتی می‌توان گفت که در شرح و تفصیلات مربوط به این شهرها مسئله اصلی شناخت شهر یا شهرها به معنای رایج آن نیست. با سیر و سیاحت در شهرهای نامرئی، از داستان‌های هزارویک‌شب تا زندگی سریع و مدرن آینده، همه یک‌جا در ذهن زنده می‌شود».

همچنین ترانه بلدا در یادداشت کوتاهی که بر ویرایش تازه ترجمه این کتاب نوشته است «شهرهای نامرئی» را این‌گونه وصف می‌کند: «شاعرانگی کتاب ما را به درکی از جوهر زندگی شهری نزدیک می‌کند؛ شهرهایی که ما متنوع می‌خواهیم‌شان و نه ژنریک؛ شهرهایی که هر روز شیوهی نوئی از زندگی م‌تراکم و درهم‌تنیده انسان‌ها را به نمایش می‌گذارند و برای کاوش در چهره واقعی‌شان باید به لایه‌های موجود در لوح‌های گمشده آن‌ها رجوع کنیم.»

راوی «شهرهای نامرئی» گویی مارکوپولیوی است که شرح مشاهدات خود از شهرهایی را که طی سفرهایش دیده است برای قوبلای قان روایت می‌کند. روایت این مارکوپولیو اما متفاوت با روایت مارکوپولیوی تاریخی است. او درون پنهان شهرها را بازمی‌گوید. اما به گفته کالوینو در آغاز این کتاب اگرچه «معلوم نیست قوبلای قان همه گفته‌های فرستاده‌اش مارکوپولیو را درباره شهرهایی که به آنها گسیل شده باور کند، اما مسلمانا امپراتور تاتارها به سخنان جوان ونیزی با دقت و کنجکاوی بیشتر گوش



می‌دهد تا به گفته‌های هر یک از دیگر فرستادگان یا کاشفان خود». کالوینو در ادامه می‌نویسد: «در زندگی امپراتوران در پی احساس غرور از کسرتدگی بی‌پایان سرزمین‌هایی که فتح کرده‌اند و سپس اندوه توأم با تسکین ناشی از دریافتن اینکه به‌زودی از شناخت و درک آن سرزمین‌ها دست خواهند شست. لحظه‌ای فرامی‌رسد؛ احساسی به‌سان خلئی که شبی، به

همراه بوی قیل‌ها پس از باران و عطر خاکستر چوب صندل که در آتش‌دانه‌ها به سردی می‌گریزد، فرایمان می‌گیرد؛ سرگیجه‌ای که نقش روده‌ها و کوه‌های تصویر شده بر منحنی‌های نقشه جغرافیا را تار و لریزان می‌نمایاند و طومارهای اعلام سقوط آخرین سپاه دشمن از جنگی تا جنگ دیگر را یک‌به‌یک در هم می‌پیچد؛ سرگیجه‌ای که لاک مهرنامه‌های پادشاهان گمنام را خرد می‌کند که عاجزانه از سپاهیان پیروز ما به ازای پرداخت خراج سالیانه به‌شکل فلزات قیمتی، پوست‌های دباغی‌شده و لاک لاک‌پشت‌ها حمایت می‌طلبند؛ همان لحظه آتشفشکی که طی آن آدمی درمی‌یابد این امپراتوری به‌ظاهر جمیع تمام عجایب جز ویرانه‌ای بی‌پایان و بی‌شکل نیست، که پیوسدگی درونی‌اش به فاققاریایی می‌ماند که عضای مرصع شاهی نیز دیگر قادر به پنهان داشتن آن نیست، که پیروزی در حکمرانان رقیب ما را وارث ویرانی تدریجی قلمرو آنان نیز کرده است.»کتاب «شهرهای نامرئی» از نه بخش تشکیل شده و هر بخش از قطعاتی و هر قطعه نامی دارد؛ شهرها و خاطره، شهرها و هوس، شهرها و نشانه‌ها، شهرهای باربک و شهرها و دادوستد از جمله نام‌هایی است که بر پیشانی این قطعات حک شده است. این کتاب چنان‌که گفته شد از آثار دوران پختگی کالوینو است و در آن ویژگی‌های شاخص سبک او را به خوبی می‌توان تشخیص داد. از بخش تشکیل شده و هر بخش از قطعاتی و هر قطعه نامی دارد؛ شهرها و خاطره، شهرها و هوس، شهرها و نشانه‌ها، شهرهای باربک و شهرها و دادوستد از جمله نام‌هایی است که بر پیشانی این قطعات حک شده است. این کتاب چنان‌که گفته شد از آثار دوران پختگی کالوینو است و در آن ویژگی‌های شاخص سبک او را به خوبی می‌توان تشخیص داد. از بخش تشکیل شده و هر بخش از قطعاتی و هر قطعه نامی دارد؛ شهرها و خاطره، شهرها و هوس، شهرها و نشانه‌ها، شهرهای باربک و شهرها و دادوستد از جمله نام‌هایی است که بر پیشانی این قطعات حک شده است. این کتاب چنان‌که گفته شد از آثار دوران پختگی کالوینو است و در آن ویژگی‌های شاخص سبک او را به خوبی می‌توان تشخیص داد.

بارون درخت‌نشین، اگر شبی از شب‌های زمستان مسافری، ابر آلودگی، ویکتن شقه‌شده و شش یادداشت برای هزاره بعدی از دیگر آثاری است که از کالوینو به فارسی ترجمه شده است.